

فریفتاری سرمایه‌ی بهره‌دار^۱

کارل مارکس

ترجمه‌ی علی رها

(گزیده‌هایی از «ضمیمه»ی تئوری‌های ارزش اضافی،
کتاب سوم دست‌نوشته‌های ۶۳-۱۸۶۱، فصل هفدهم)



شکل درآمد و منبع درآمد **بت‌واره‌ترین** نمود روابط تولید سرمایه‌دارانه است. شکل وجودی آن [روابط] بدان‌گونه است که در سطح پدیدار گشته و از پیوندهای نهفته و حلقه‌های ارتباطی بینابینی گسسته شده باشد. از این رو، **زمین منبع اجاره**، **سرمایه منبع سود**، و **کار منبع دستمزدها** می‌شود. شکل مجعولی که مظهر یک واژگونی واقعی است، در نظر حاملان این شیوه‌ی تولیدی از نمودی طبیعی برخوردار می‌گردد. افسانه‌ای است فاقد رؤیا؛ یک دین عوامانه است. در واقع اقتصاددانان عامیانه – که به هیچ‌وجه نباید با پژوهش‌گران اقتصاد که مورد انتقاد ما بوده اند اشتباه گرفته شوند – مترجمان مفاهیم، انگیزه‌ها و الخ، نمایندگان شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری هستند؛ کسانی که در اسارت این نظام تولیدی هستند و در ذهنیت آنها ساحت سطحی آن انعکاس می‌یابد. آنها آن [نظام] را به زبانی مکتبی ترجمه می‌کنند ولی این عمل را از خاستگاه بخش حاکم، یعنی سرمایه‌دارها انجام می‌دهند، و طرز برخورد آنها نه ساده‌لوحانه و نه عینی بلکه توجیه‌گرانه است. بیان محدود و مکتبی مفاهیم عوامانه‌ای که ضرورتاً در میان نمایندگان این شیوه‌ی تولیدی ظهور پیدا می‌کند، با اقتصاد سیاسی دانانی چون فیزیوکرات‌ها، آدام اسمیت و ریکاردو که در پی درک روابط درونی پدیده‌ها می‌بودند، کاملاً متفاوت است.

اما از بین همه‌ی این شکل‌ها، کامل‌ترین بت‌واره، **سرمایه‌ی بهره‌دار** است. این نقطه‌ی آغاز اصلی سرمایه – پول – است، و فرمول پول-کالا-پول را به دو کران افراطی آن – پول-پول – کاهش می‌دهد؛ پولی که پول بیشتر خلق می‌کند. این فرمول اصلی و عام سرمایه است که به یک چکیده‌ی بی‌معنا تنزل یافته باشد.

زمین یا طبیعت به‌عنوان منبع **اجاره**، یعنی مالکیت ارضی، به حد کافی بت‌وارگونه است. اما در نتیجه‌ی یک سردرگمی بجا بین ارزش مصرف و ارزش مبادله، تصور عامی هنوز قادر است به توانمندی مولد خود طبیعت رجوع کند که با تردستی، در مالک زمین شخصیت می‌یابد.

کار به‌مثابه‌ی منبع **دستمزدها**، یعنی، سهم کارگر در تولیدش که توسط شکل مشخص اجتماعی کار تعیین می‌یابد؛ کار به‌عنوان مسبب این امر که کارگر با کارش

توسط محصول خود (یعنی از سرمایه در ساحت مادی‌اش) مجوز تولید پیدا می‌کند، و در کار منبعی می‌یابد تا از آن راه بخشی از محصول خودش به شکل پرداختی توسط این محصول به‌عنوان کارفرما به او بازگردانده شود. همین قدر کافی است. اما مفهوم عامیانه به‌قدری با واقعیت جور درمی‌آید که با این‌که کار را با کار دستمزدی و در نتیجه دستمزدها را با محصول کار دستمزدی، با محصول کار، اشتباه می‌گیرد، این برای هر عقل سلیم به اندازه‌ی کافی واضح است که خودِ کار دستمزد خودش را تولید می‌کند.

سرمایه، تا جایی که **فرآیند تولید** مد نظر باشد، هنوز تاحدی به‌مثابه‌ی ابزاری که کار دیگران را تصاحب می‌کند در نظر گرفته می‌شود. ممکن است چنین کاری «درست» یا «غلط»، قابل توجیه یا توجیه‌ناپذیر، شناخته شود اما در این‌جا رابطه‌ی سرمایه‌دار با کارگر همواره یک پیش‌نهاد و مفروض است.

سرمایه، تا جایی که **فرآیند گردش** مد نظر باشد، با نظاره‌گر عادی به‌طور عمده به شکل **سرمایه‌ی تجاری** روبرو می‌شود، یعنی نوعی از سرمایه که درگیر چنین کاری است، از این‌رو در این حوزه، سود تا اندازه‌ای با یک برداشت مبهم نسبت به اختلاس به‌طور عام پیوند می‌خورد، یا به‌طور مشخص‌تر، با این عقیده که تاجر، از سرمایه‌دار صنعتی به همان نحو کلاه‌برداری می‌کند که سرمایه‌دار صنعتی از کارگر، یا مجدداً، تاجر همان‌گونه کلاه مصرف‌کننده را برمی‌دارد که تولیدکنندگان، کلاه یکدیگر را. به هر صورت، در این‌جا سود به‌عنوان ماحصل مبادله توضیح داده می‌شود، یعنی از یک رابطه‌ی اجتماعی، نه از یک شیء.

از سوی دیگر، **سرمایه‌ی بهره‌دار** بت‌واره‌ای تمام‌عیار است؛ سرمایه در شکل صیقل‌یافته‌اش – که بدین سان وحدت فرآیند تولید و فرآیند گردش را نمایندگی می‌کند – و از این‌رو سودی معین در مدت زمانی معین باز می‌دهد. تنها چنین کارکردی است که برای سرمایه‌ی بهره‌دار باقی می‌ماند، بدون وساطتی توسط فرآیند تولید یا فرآیند گردش. خاطرات گذشته در سرمایه و سود هنوز زنده است، ولی به خاطر واگرایی سود و ارزش اضافی، و سود همسانی که توسط مجموعه‌ی سرمایه‌ها بازگردانده شده است، سرمایه بسیار ابهام‌آمیز، چیزی تاریک و رازگونه، می‌شود.

سرمایه‌ی بهره‌دار یک **بت‌واره‌ی خودکار** غایی است، ارزشی خود-انکشاف دهنده است، پولی پول‌آفرین است، و در این شکل دیگر اثری از سرچشمه‌ی آن باقی نمی‌ماند. رابطه‌ی اجتماعی در رابطه‌ی اشیاء با یکدیگر (پول، کالاها) به کمال می‌رسد. این جا محل مناسبی برای بررسی مشروح بهره و رابطه‌اش با سود نیست. همین‌طور برای بررسی نرخی که توسط آن سود به سود صنعتی و بهره تقسیم می‌شود. واضح است که سرمایه، به‌مثابه‌ی منبع اسرارآمیزی که به‌طور عام بهره‌ساز است، یعنی، منبع افزایش خودش، غایت خود را در سرمایه و بهره پیدا می‌کند. بنابراین، به‌ویژه در چنین شکلی است که سرمایه به تصور درمی‌آید. این سرمایه‌ای تمام و کمال است.

از آن جا که بر مبنای تولید سرمایه‌داری، مقدار معینی از ارزش که در پول یا کالاها - در واقع کالایی که مبدل به پول شده - نمایندگی شده، استخراج مقدار معینی کار رایگان از کارگر را امکان‌پذیر می‌سازد - یعنی تصرف یک مقدار معین اضافه‌ی ارزش، ارزش اضافی، محصول مازاد - بدیهی است که خود پول می‌تواند به‌عنوان سرمایه فروخته شود، یعنی به‌عنوان کالای فی‌نفسه، یا سرمایه‌ای که می‌تواند در شکل کالا یا پول خریداری شود...

بدین سان، پول یا کالاها به‌عنوان پول یا کالا به فروش نمی‌رسند بلکه در یک وجه دوم، به‌عنوان **سرمایه**، به‌عنوان پول یا کالایی خود افزایش‌دهنده. سرمایه نه فقط افزایش یافته است بلکه در کلیت فرآیند تولیدی حفظ شده است. بنابراین برای خریدار به‌عنوان سرمایه، باقی می‌ماند و به او بازگردانده می‌شود. معنی فروش این است که شخص دیگری که سرمایه را همچون سرمایه‌ای مولد به کار می‌گیرد، باید به صاحب سرمایه بخش معینی از سود خود را که صرفاً از طریق این سرمایه ایجاد شده است پرداخت کند. همانند زمین که همچون شیئی ارزش‌زا به اجاره گذاشته می‌شود و در فرآیند ارزش‌آفرینی حفاظت شده و مرتباً باز می‌گردد، و از این‌رو همچنین می‌تواند به فروشنده‌ی اصلی‌اش بازگردانده شود، تا جایی سرمایه است که به او بازگردد. در غیر این صورت، آن را به‌عنوان یک کالا فروخته است و به‌عنوان پول خریده است.

به هر صورت، چنانچه شکل به خودی خود در نظر گرفته شود (درواقع آن [پول] به‌عنوان وسیله‌ی بهره‌کشی از کار، برای تولید ارزش اضافی، به تناوب غیریت می‌یابد)، بدان معنا که آن شیء اکنون به‌سان سرمایه‌پدیدار می‌شود و سرمایه به‌سان یک شیء صرف‌پدیدار می‌گردد. نتیجه‌ی کل تولید سرمایه‌داری و فرآیند گردش به‌سان خصیصه‌ای که ذاتی خود شیء است پدیدار می‌شود، و بستگی به صاحب پول دارد، یعنی به صاحب کالا در شکلی که دائماً قابل مبادله است، که بخواهد آن را به‌عنوان پول مصرف کند و یا به‌عنوان سرمایه، آن را اجاره دهد...

بنابراین روشن است که چرا نقد سطحی – دقیقاً به همان وجه که خواهان حفظ کالا و مبارزه با پول است – فضل و شور اصلاح‌طلبانه‌ی خود را متوجه سرمایه‌ی بهره‌دار می‌کند، و بدون برخورد به واقعیت تولید سرمایه‌داری، صرفاً به یکی از پی‌آمدهای آن می‌تازد. این جدال علیه سرمایه‌ی بهره‌دار از خاستگاه تولید سرمایه‌داری، جدالی که امروزه تحت عنوان «سوسیالیسم» ابراز وجود می‌کند، اتفاقاً همچون فازی از توسعه‌ی خود سرمایه رخ می‌دهد؛ به‌عنوان نمونه، در قرن هفدهم، زمانی که سرمایه‌دار صنعتی می‌بایست علیه رباخوار کهنه‌کار که هنوز در مقابل او قدرتی مافوق بود، موجودیت خود را تثبیت کند.

چیزگونگی، واژگونگی و آشفتگی سرمایه به‌مثابه‌ی سرمایه‌ی بهره‌دار – که سرشت درونی، و آشفتگی تولید سرمایه‌داری در آن صرفاً به آشکارترین شکلی پدیدار می‌شود – سرمایه‌ای است که «بهره‌ی مرکب» باز می‌دهد. همچون مولاکی^۲ پدیدار می‌شود که به‌عنوان حق خود، قربانی کردن کل جهان را می‌طلبد؛ ولی درخواست‌های به حق او که ناشی از سرشت خودش است هیچ‌گاه برآورده نمی‌شود چرا که توسط تقدیری رازگونه همواره عقیم می‌گردد.

وجه مشخصه‌ی حرکت سرمایه، بازگشت پول یا کالا به نقطه‌ی آغاز است – به سرمایه‌دار. از سویی، این بیانگر یک دگردیسی واقعی، استحاله‌ی کالا به شرایط تولیدی‌اش، و استحاله‌ی شرایط تولیدی به شکل مجدد یک کالا – یعنی بازتولید؛ و از سوی دیگر، یک دگردیسی شکلی، استحاله‌ی کالا به پول و مجدداً پول به کالا. نهایتاً، تکثیر ارزش: پول-کالا-پول! ارزش اولیه که در خلال این فرآیند افزایش یافته است،

همواره در تصاحب همان سرمایه‌دار باقی می‌ماند. فقط شکل تصاحب آن تغییر می‌کند: پول، کالا، یا خود شکل فرآیند تولیدی.

در مورد سرمایه‌ی بهره‌دار، این **بازگشت** سرمایه به نقطه‌ی آغازش جنبه‌ای کاملاً **بیرونی** پیدا می‌کند که از حرکت واقعی‌ای که شکل آن است گسسته شده است. شخص الف پولش را نه به‌عنوان پول بلکه به‌عنوان سرمایه خرج می‌کند. در این جا تغییری در پول ایجاد نشده است. فقط دست به دست شده است. استحاله‌ی واقعی آن به سرمایه فقط موقعی صورت می‌پذیرد که به دست شخص ب بیفتد. اما در نتیجه‌ی انتقال پول از الف به ب تبدیل به سرمایه شده است. بازگشت واقعی سرمایه از فرآیند تولید و گردش به دست ب انجام می‌پذیرد. اما برای الف، بازگشت به همان نحوی صورت می‌گیرد که واگذاری آن. پول مجدداً از ب به الف بازمی‌گردد. او به‌جای خرج کردن، پول را **قرض** داده است...

بنابراین در این مورد، بازگشت حاصل یک سری فرآیند اقتصادی نیست بلکه از یک دادوستد مشخص حقوقی بین خریدار و فروشنده منتج شده است؛ توسط این امر که به‌جای **فروختن**، **وام داده شده**، و **از این رو صرفاً به‌طور موقت واگذار شده** است. در واقع آنچه **فروش رفته** است، **ارزش مصرفی آن** است که در این مورد **کارکرد آن تولید ارزش مبادله**، سود، است؛ به بیان دیگر، تولید ارزشی مازاد بر ارزشی که دارد. به‌واسطه‌ی مصرف نیست که پول تغییر می‌کند. ولی به‌مثابه‌ی پول خرج شده است و به‌مثابه‌ی پول بازمی‌گردد.

شکل بازگشت به شیوه‌ی تولید سرمایه بستگی دارد. چنانچه به‌عنوان پول قرض داده شود، آن وقت به شکل سرمایه‌ی گردش‌ی باز می‌گردد، یعنی کل ارزش آن به علاوه‌ی ارزش اضافی بازگشته است. در این مورد، آن بخش از ارزش اضافی یا سود که متشکل از بهره است؛ مقدار پول وام داده شده به علاوه‌ی مقدار اضافه‌ای که از آن ناشی شده است.

چنانچه به شکل ماشین‌آلات، ساختمان و الخ، به‌طور خلاصه، به شکلی مادی که در فرآیند تولیدی همچون سرمایه‌ی ثابت عمل کند، در آن صورت، به شکل سرمایه‌ی ثابت، به‌عنوان مقررری سالیانه، باز می‌گردد؛ یعنی، به‌عنوان نمونه، به صورت مقدار

سالانه‌ای برابر با جایگزینی استهلاک، یعنی، برابر با آن بخشی از ارزش که وارد فرآیند گردش شده است، به علاوه‌ی آن بخش از ارزش اضافی که به‌عنوان سود حاصل از سرمایه‌ی ثابت (در این مورد، یک بخش از سود، بهره) محاسبه شده است. (نه بدین خاطر که سرمایه‌ی ثابت است بلکه کلاً به‌عنوان سرمایه به مقداری معین).

در سود فی نفسه، ارزش اضافی، و در نتیجه، منبع واقعی آن، از هم اکنون مبهم و رازآمیز شده است... اما مبنای سود، این شکل بیرونی شده‌ی ارزش اضافی است، یعنی، هستی آن به‌مثابه‌ی سود. این شکل با ساحت اولیه‌ی ساده‌اش متفاوت است، ساحتی که در آن هنوز بند نافش مشهود است. این شکل در نظر اول به‌هیچ‌وجه به‌عنوان شکلی از ارزش اضافی قابل تشخیص نیست. پیش‌نهادی مستقیم بهره نه ارزش اضافی بلکه سود است که به‌عنوان یک بخش صرف از آن، در مقوله یا تقسیم‌بندی خاصی قرار گرفته باشد. بنابراین، تشخیص ارزش اضافی در بهره بسیار بغرنج‌تر از سود است چرا که بهره صرفاً در شکل ارتباط مستقیم با سود با ارزش اضافی مرتبط می‌شود.

زمان بازگشت سرمایه به فرآیند واقعی تولید وابسته است؛ درمورد سرمایه‌ی بهره‌دار، این‌طور می‌نماید که بازگشت آن به‌مثابه‌ی سرمایه صرفاً وابسته به توافق بین وام‌دهنده و وام‌گیرنده است. به وجهی که در این معامله بازگشت سرمایه دیگر به‌عنوان نتیجه‌ای که توسط فرآیند تولیدی تعیین شده است، پدیدار نمی‌گردد، اما چنین می‌نماید که سرمایه حتی لحظه‌ای، شکل پولی خود را از دست نمی‌دهد. با این حال، این معاملات با بازگشت واقعی تعیین می‌یابند. اما چنین چیزی در معامله آشکار نیست.

بهره، جدا از شکل سود، معرف ارزش مالکیت صرف سرمایه است - یعنی، مالکیت فی‌نفسه بر پول (مقادیری از ارزش، کالاها، به هر شکلی که باشد) را به مالکیت سرمایه تبدیل می‌کند، و در نتیجه کالاها یا پول فی‌نفسه را به ارزش‌هایی خود افزایش‌دهنده. البته خود شرایط کاری، سرمایه است اما تا جایی که با کارگر مقابله کنند، یعنی به‌مثابه‌ی عدم مالکیت او و در نتیجه در کارکردش به‌عنوان مالکیت شخصی دیگر. اما فقط در تعارض با کارگر است که از چنین کارکردی برخوردارند. در

رابطه با کارگر است که هستی آناگونیستی چنین شرایطی صاحبان آن را به سرمایه‌دار تبدیل می‌کند، و شرایطی که در تملک آنهاست را به سرمایه تبدیل می‌سازد. اما سرمایه در دستان سرمایه‌دار پول دار الف که آن را به سرمایه تبدیل می‌کند و مالکیت پول را به مالکیت سرمایه تبدیل می‌کند، دارای این خصلت متعارض نیست. شکل مشخص و متمایزی که توسط آن پول یا کالا به سرمایه استحاله یافته است، معدوم شده است. پول دار الف ابداً رودروی کارگر نیست بلکه صرفاً با یک سرمایه‌دار دیگر - با سرمایه‌دار ب - روبروست. در واقع آنچه به او می‌فروشد «مصرف» پول است؛ نتیجه‌ای که پس از استحاله‌ی آن به سرمایه‌ی مولد، تولید خواهد کرد. اما در واقع آنچه مستقیماً به فروش می‌رساند مصرف نیست. اگر من کالایی بفروشم، آن وقت یک ارزش مصرفی معین را فروخته‌ام. اگر با آن کالاها پول بخرم، در آن صورت ارزش مصرفی موجود در پول، به مثابه‌ی کالای استحاله یافته، را خریده‌ام. من نه ارزش مصرفی کالا به همراه ارزش مبادله‌ی آن را فروخته‌ام، و نه ارزش مصرفی مشخص پول را به همراه خود پول خریده‌ام. اما پول به مثابه‌ی پول - پیش از استحاله به سرمایه و کاربردش به عنوان سرمایه، کارکردی که در دستان وام‌دهنده فاقد چنین کارکردی است - مگر به عنوان کالا، و یا همچون شکل استحاله یافته‌ی کالا، هیچ ارزش مصرفی دیگری ندارد (طلا، نقره، جوهر مادی آن). به طور ساده، در واقعیت امر، آنچه وام‌دهنده‌ی پول به سرمایه‌دار صنعتی می‌فروشد، این است: او مالکیت پول را برای مدت معینی به سرمایه‌دار صنعتی منتقل می‌کند. او عنوان مالکیت خود را برای دوره‌ی معینی دور ریخته است، و در نتیجه سرمایه‌دار صنعتی مالکیت را برای دوره‌ی معینی خریده است. بنابراین، به نظر می‌آید که پول او پیش از آن که فروخته شود، سرمایه است و مالکیت صرف پول یا کالا - تفکیک شده از فرآیند تولید سرمایه‌داری - سرمایه شناخته می‌شود...

پول به مثابه‌ی سرمایه دقیقاً مثل کار دستمزی، روزانه ارزش اضافی ایجاد می‌کند. در حالی که بهره، صرفاً به عنوان بخشی از سودی که زیر یک عنوان مشخص استقرار یافته است، در این جا به صورت سرمایه‌ی فی نفسه پدیدار می‌شود؛ سرمایه‌ای که از فرآیند تولیدی جدا شده است، و در نتیجه، صرفاً به خاطر مالکیت

سرمایه، مالکیت پول و کالاها، از تضاد ناشی از رابطه‌ی این مالکیت و کار، منفصل گشته و از این رو به مالکیت سرمایه‌دار مبدل شده است. یک **ارزش اضافی** مشخص که **ایجاد** آن صرفاً به مالکیت سرمایه و از این رو، به خصلت ذاتی سرمایه وابسته شده است. در حالی که برعکس، **سود صنعتی**، صرفاً به مثابه‌ی مازادی پدیدار می‌شود که سرمایه‌ی وام‌گیرنده با کار بست مولد سرمایه، یعنی به واسطه‌ی بهره‌کشی از کارگران به کمک سرمایه‌ای که وام گرفته، به دست آورده است. (با همچنین، آن گونه که مردم می‌گویند، با کارش به‌عنوان یک سرمایه‌دار، که در اینجا کارکرد سرمایه‌دار با کار برابر شده و حتی با کار دستمزدی شناسایی شده است، با شرکت واقعی در فرآیند تولید که در واقع به‌مثابه‌ی یک حامل فعال، به‌مثابه‌ی یک کارگر، برخلاف وام‌دهنده‌ی پول که بی‌کار و منفعل است و کارکردش به‌عنوان صاحب مالکیت، از فرآیند تولیدی جدا گشته و بیرون از آن است.)

پس این نه **سود**، بلکه **بهره** است که همچون **فرآورده‌ی ارزش** ناشی از سرمایه‌ی فی‌نفسه پدیدار می‌گردد؛ در نتیجه به‌مثابه‌ی درآمد ویژه‌ای که توسط سرمایه تولید شده برآورد می‌شود. در عین حال این همان شکلی است که اقتصاددانان عامیانه برداشت می‌کنند. در این شکل تمام حلقه‌های بینابینی معدوم شده، و **وجه مشخصه‌ی بت‌وارگی** سرمایه، و همچنین **سرمایه‌ی بت‌واره**، کامل شده است. این شکل بنا به ضرورت از آن جا برمی‌خیزد که جنبه‌ی حقوقی مالکیت از جنبه‌ی اقتصادی آن تفکیک شده و بخشی از سود زیر لوای بهره به **سرمایه‌ای** که کاملاً از فرآیند تولید منفصل شده، و یا به **مالک این سرمایه**، تعلق یافته است.

البته نزد اقتصاددان عامیانه‌ای که می‌خواهد سرمایه را به‌عنوان یک منبع مستقل ارزش معرفی کند، منبعی که ارزش‌آفرین است، این شکلی نازل شده از سوی خداوند است، شکلی که در آن منشاء سود دیگر قابل تشخیص نیست، و ماحصل فرآیند سرمایه‌داری - که از خود فرآیند منفک شده باشد - یک هستی مستقل پیدا می‌کند. در پول-کالا-پول!، هنوز حلقه‌ی واسطه حفظ شده است. در پول-پول!، ما با شکل غیرقابل فهم سرمایه سروکار داریم؛ یعنی با واژگونی مفرط و مادیت یافتگی روابط تولیدی...

به‌طور خلاصه، فقط در سرمایه‌ی مالی، سرمایه‌ای که قابل وام دادن باشد است که سرمایه تبدیل به **کالا** می‌شود که کیفیت خودگستری **قیمتی ثابت** پیدا کرده و در نرخ معمول بهره عرضه می‌گردد.

بنابراین، سرمایه شکل بت ناب خود را در **سرمایه‌ی بهره‌دار** پیدا می‌کند و در واقع در شکل مستقیم **سرمایه‌ی پولی بهره‌دار** (شکل‌های دیگر سرمایه‌ی بهره‌دار که در اینجا مورد توجه ما نیست، به نوبه‌ی خود از این شکل که پیش شرط آن است ناشی شده‌اند). **یکم**، در نتیجه‌ی تداوم هستی‌اش به‌عنوان **پول**، شکلی که در آن تمام خصوصیات تعیین‌کننده‌اش منهدم و عناصر واقعی‌اش ناپیدا شده‌اند. در چنین شکلی صرفاً معرف ارزش مبادله‌ای استقلال یافته است، ارزشی مستقل شده. شکل پولی، شکلی گذرا در فرآیند واقعی سرمایه است. در بازار پول، سرمایه همواره در این شکل وجود دارد. **دوم**، به نظر می‌رسد که ارزش اضافی تولید شده توسط آن که در این‌جا بازهم شکل پول را به خود می‌گیرد، از سرمایه‌ی فی‌نفسه منتج شده و در نتیجه به صاحب نام سرمایه تعلق یافته است، یعنی به سرمایه‌ای که از فرآیند آن جدا شده است. در این‌جا پول-کالا-پول به پول-پول تبدیل می‌شود، و همانطور که شکل آن در اینجا همچون شکل پولی تفکیک نشده است (چرا که پول دقیقاً آن شکلی است که در آن تفاوت بین کالاها به‌عنوان ارزش‌های مصرفی، معدوم شده است؛ در نتیجه همچنین **تفاوت‌های سرمایه‌های مولد که از شرایط وجودی این کالاها تشکیل شده‌اند، شکل‌های خاص خود سرمایه‌های مولد، معدوم شده‌اند**)، ارزش اضافی تولید شده توسط آن، پول مازادی که هست و یا شده است، به صورت نرخ معینی که توسط پول سنجیده می‌شود، پدیدار می‌گردد. اگر نرخ بهره ۵ درصد باشد، آنوقت ۱۰۰ پوندی که به‌عنوان سرمایه صرف شده است، ۱۰۵ پوند می‌شود. این شکل کاملاً محسوس ارزش خودگستر یا پول پول‌ساز است، و در آن واحد شکلی غیرعقلانی، غیرقابل شناخت و رازآمیز. در ابتدای بحث سرمایه با پول-کالا-پول شروع کردیم که پول-پول صرفاً ماحصل آن است. آنچه اکنون مشاهده می‌کنیم، پول-پول **به‌عنوان سوژه** است. درست همانند رشدی که وجه مشخصه‌ی یک درخت است، پول‌زایی نیز وجه مشخصه‌ی سرمایه در این شکل ناب پولی آن است. شکل سطحی و

غیر قابل فهمی که با آن مواجه هستیم، شکلی که نقطه‌ی شروع تحلیل ما بود، دوباره به‌عنوان نتیجه‌ی فرآیندی ظاهر شده است که در آن شکل سرمایه به‌مرور هرچه بیشتر بیگانه شده و از جوهر درونی‌اش مستقل می‌گردد.

ما با پول به‌عنوان شکل تبدیل‌شده‌ی کالا شروع کردیم. آنچه به آن رسیده‌ایم **پول به‌مثابه‌ی شکل تبدیل‌شده‌ی سرمایه** است. همانطور که دریافته‌ایم، کالا پیش‌شرط و نتیجه‌ی فرآیند تولید سرمایه‌داری است.

این بُعد سرمایه که توهم‌انگیزترین است و در عین حال به برداشت عامیانه نزدیک‌تر، هم توسط اقتصاددانان عامیانه به‌عنوان «شکل اساسی» مورد توجه قرار گرفته و هم توسط منتقدان سطحی به‌عنوان نخستین نقطه‌ی حمله. اولی بعضاً به خاطر این‌که در اینجا پیوندهای درونی آشکار نبوده و سرمایه در شکلی ظاهر می‌شود که در آن همچون منبع مستقل ارزش پدیدار می‌شود، و بعضاً بدین خاطر که در این شکل خصلت متضاد آن کاملاً مدفون و نامرئی شده و تضادی با کار در آن مشهود نیست. از طرف دیگر، در معرض حمله قرار می‌گیرد چرا که شکلی است که در آن [سرمایه] بسیار غیرعقلانی است و آسان‌ترین نقطه‌ی حمله‌ی سوسیالیست‌های عامیانه را فراهم می‌سازد...

واضح است که هر نوع دیگری از تقسیم سود بین سرمایه‌داران گوناگون، یعنی، افزایش نرخ سود با کاهش نرخ بهره و برعکس، به‌هیچ‌وجه در ماهیت تولید سرمایه‌داری تأثیری نمی‌گذارد. آن سوسیالیسمی که به سرمایه‌ی بهره‌دار به‌مثابه‌ی «شکل اساسی» سرمایه حمله می‌کند، نه فقط کاملاً درون افق بورژوازی محصور است بلکه تا آنجا که جدلش علیه خود سرمایه - هرچند که [سرمایه] را با یکی از مشتقات آن شناسایی می‌کند - حمله‌ی کج فهم نبوده و نقدی نیست که از ادراکی گنگ منتج شده و علیه خود سرمایه نشان گرفته باشد، هیچ چیز نیست مگر کششی بزرگ شده به‌عنوان سوسیالیسم برای توسعه‌ی اعتبار بورژوازی، و در نتیجه بیانگر سطح نازل رشد شرایط موجود در کشوری است که در آن چنین جدلی می‌تواند لباس مبدل سوسیالیست برتن کند، که در واقع خود آن نشانه‌ی نظری رشد سرمایه‌داری است؛ گرچه این کشش بورژوازی، برای نمونه، شکل‌های کاملاً حیرت‌انگیزی چون

«اعتبار رایگان» به خود بگیرد. همین امر در مورد سن سیمونیسیم هم صادق است. (اعتبار مالکیت، بعداً)...

بنابراین بهره چیزی نیست مگر بخشی از سود (که آن هم به نوبه‌ی خود هیچ چیز نیست مگر ارزش اضافی، کار پرداخت نشده) که سرمایه‌دار صنعتی به صاحب سرمایه‌ی وام گرفته‌شده می‌پردازد و با آن «کار» می‌کند، حال چه با تمام آن، چه با بخشی از آن. بهره بخشی از سود - از ارزش اضافی - است که به‌عنوان یک مقوله‌ی ویژه، زیر نام خودش، از کل سود جدا شده است. این جدایی ابداً به منشاء آن بستگی ندارد بلکه صرفاً شیوه‌ی بازپرداخت یا تصاحب است. به‌جای آنکه توسط خود سرمایه‌دار صنعتی تصاحب شود، سرمایه‌دار صنعتی این بخش از سود را از درآمد خود کسر کرده و به صاحب سرمایه پرداخت می‌کند (البته صرف نظر از این‌که این سود چگونه بین خودش و اشخاص دیگر - زیر نام اجاره، سود صنعتی و بهره - توزیع شود، در ابتدا کل ارزش اضافی را در اختیار دارد)...

برحسب ظاهر، وقتی پای دو صاحب‌سرمایه با عناوین مختلف در میان باشد، مسأله صرفاً بر سر تقسیم سود است - در نگاه اول از جنبه‌ای حقوقی و نه اقتصادی. به خودی خود ابداً فرقی نمی‌کند که یک سرمایه‌دار با سرمایه‌ی خود یا اشخاص دیگر تولید کند و یا در چه نسبتی سرمایه‌ی خود و دیگری را استفاده کند... پول (به‌عنوان تجلی عام ارزش کالاها)، صرف‌نظر از این‌که چه نامی داشته باشد، یا به چه بخش‌هایی تقسیم شده باشد، در فرآیند [تولید] ارزش اضافی را تصاحب می‌کند، چراکه پیش از فرآیند تولیدی به‌عنوان سرمایه مفروض بوده است. پول خود را درون فرآیند به‌عنوان سرمایه، حفظ، تولید و بازتولید می‌کند، علاوه بر اینکه دائماً در مقیاسی هرچه گسترده‌تر. به محضی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری استقرار پیدا کند و کار بر چنین مبنایی و در چارچوب روابط اجتماعی متناظر با آن، انجام پذیرد، یعنی هنگامی که مسأله بر سر فرآیند شکل‌گیری سرمایه نباشد، در آن صورت پیش از آن‌که فرآیند آغاز گردد، پول بنا به سرشت خود، سرمایه است، اما درون فرآیند تحقق می‌یابد و در واقع صرفاً در خود فرآیند به واقعیت تبدیل می‌شود. اگر به‌عنوان سرمایه وارد فرآیند نمی‌گشت، از درون آن نیز به‌مثابه‌ی سرمایه خارج نمی‌شد، یعنی همچون

پولی که بازده آن سود است، به ارزشی خودگستر، ارزشی که ارزش اضافی تولید می‌کند...

بنابراین، پول و کالاها به خودی خود، سرمایه‌ای ذاتی، سرمایه‌ای بالقوه، هستند. این درمورد تمام کالاها صدق می‌کند - کالاها تا جایی که قابل تبدیل شدن به پول باشند، و پول تا جایی که قابل تبدیل شدن به آن کالاهایی باشد که عناصر فرآیند تولید سرمایه‌داری را می‌سازند. پس خود پول به‌عنوان سرمایه - به‌عنوان تجلی خالص کالاها و شرایط کار - نسبت به تولید سرمایه‌داری مقدم است. سرمایه چیست؟ سرمایه‌ای که نه نتیجه بلکه پیش‌نهادی فرآیند باشد؟ چه چیز پیش از ورود به فرآیند آن را سرمایه می‌کند، به‌طوری که آن فرآیند صرفاً ماهیت درون‌ماندگار آن را رشد می‌دهد؟ چارچوب اجتماعی‌ای که در آن زیست می‌کند. این امر که کار زنده با کار گذشته مواجه است. کنش با محصول مواجه است، انسان با اشیاء، کار با شرایط مادیت‌یافته‌ی خودش به‌سان یک بیگانه، به‌سان شرایطی مستقل، سوژه‌هایی خودکفا، شخصیت‌یابی آن‌ها - به‌طور خلاصه، به‌عنوان تملک شخصی دیگر، و در این شکل، به‌عنوان «استخدام‌کنندگان» و «فرماندهان» خود کار؛ کاری که به تصاحب آنها درمی‌آید به‌جای آنکه به تصاحب کار درآید.

اجازه دهید مسیر حرکت سرمایه را پیش از تجلی آن در سرمایه‌ی بهره‌دار مورد توجه قرار دهیم.

مساله در فرآیند بلافاصل تولید بسیار ساده است. ارزش اضافی، صرف‌نظر از تمایزش با ارزش به‌عنوان ارزش تولید شده در محصول، هنوز شکلی **جداگانه** پیدا نکرده است. به همین نحو، همان‌طور که به‌طور عام ارزش دربردارنده‌ی کار است، ارزش اضافی نیز از کار اضافی، کار پرداخت‌نشده، تشکیل شده است. پس ارزش اضافی فقط با آن بخش از سرمایه سنجیده می‌شود که ارزش آن را تغییر می‌دهد - سرمایه‌ی متغیر، یعنی سرمایه‌ای که به دستمزد اختصاص داده شده است. سرمایه‌ی ثابت صرفاً به‌سان شرایطی ظاهر می‌شود که بخش متغیر سرمایه را قادر به انجام کار می‌کند. بسیار ساده...

در این جا، در وضعیت جنینی، رابطه هنوز آشکار است، یا نمی‌تواند اشتباه تفهیم شود. دشواری صرفاً این است که کشف شود تصرف کردن کار چگونه از قانون مبادله‌ی کالا ناشی می‌شود - ناشی از این امر که کالاها به نسبت میزان کاری که در آنها پیکر یافته است با یکدیگر مبادله می‌شوند - و از ابتدا چنین قانونی را نقض نمی‌کند.

فرآیند گردش ارتباط را حذف و پنهان می‌کند. چرا که در این جا حجم ارزش اضافی همچنین با زمان گردش سرمایه تعیین می‌شود، عاملی بیرونی نسبت به زمان کار که ظاهراً درونی شده است.

بالاخره در سرمایه، به‌عنوان پدیده‌ای خاتمه یافته، هنگامی که در کلیت خود ظاهر می‌شود، به‌مثابه‌ی وحدت فرآیند تولید و گردش، به‌عنوان تجلی فرآیند بازتولید - به‌عنوان مقدار معینی ارزش که مقدار معینی سود (ارزش اضافی) در مدت زمانی معین، در مدت گردش معین، تولید می‌کند - در سرمایه در چنین شکلی، فرآیندهای تولید و گردش صرفاً همچون یک حافظه زیست می‌کنند، و به‌عنوان جنبه‌هایی که به‌طور مساوی ارزش اضافی را تعیین کرده و از این رو سرشت ساده‌ی آن را می‌پوشانند. اکنون ارزش اضافی همچون سود تجلی می‌یابد. یکم، این سود از زمان معین گردش سرمایه به‌دست آمده است، و این زمان از زمان کار متمایز شده است. دوم، این ارزش اضافی نه بر مبنای آن بخش از سرمایه که منشاء مستقیم آن است، بلکه بدون هیچ تبعیضی از کل سرمایه استخراج گردیده و محاسبه شده است. از این طریق منبع آن کاملاً پنهان شده است. سوم، با این که در این شکل اولیه‌ی سود، هنوز حجم سود از لحاظ کمی مشابه حجم ارزش اضافی است، از ابتدا، نرخ سود با نرخ ارزش اضافی تفاوت دارد...

بنابراین ارزش اضافی در شکل اولیه‌ی سود از هم اکنون شکلی به خود گرفته است که ادراک آن به‌عنوان ارزش اضافی، یعنی کار مازاد، را دشوار می‌کند...

در این شکل کاملاً بیگانه‌شده‌ی سود که به همان میزان هسته‌ی مرکزی سود را پنهان می‌کند، سرمایه هرچه بیشتر شکلی مادی می‌یابد، هرچه بیشتر از یک رابطه به یک شیئی استحالته پیدا می‌کند، اما همچون شیئی که روابط اجتماعی را تجسم

بخشیده و جذب خود کرده است، شیئی که در خود ارتباطی‌اش، یک هستی جعلی، یک موجودیت مستقل، پیدا کرده است؛ یک موجود طبیعی-ماورای طبیعی. سرمایه و سود در چنین شکلی همچون پیش‌شرطی حاضر و آماده در سطح پدیدار می‌گردند. این شکل واقعیت آن است، به بیان دیگر، شکل واقعی هستی آن. و چنین شکلی است که در ذهنیت زیست می‌کند و در تصورات نمایندگان آن، سرمایه‌داران، انعکاس می‌یابد.

این شکل سفت و جامد شده‌ی (دگردیسی یافته‌ی) سود (و از آنجا سرمایه به‌مثابه‌ی آفریننده‌اش، چرا که سرمایه علت و سود نتیجه است، سرمایه دلیل و سود معلول است، سرمایه جوهر و سود تابع است؛ سرمایه صرفاً از آن سان سرمایه است که سودآور است، فقط تا آن‌جا که ارزشی است که سود، ارزشی مازاد، تولید کند) - و از این‌رو همچنین سرمایه به‌مثابه‌ی علت آن، سرمایه‌ای که خود را حفظ کرده و با وساطت سود گسترش می‌دهد - توسط این امر که همان فرآیند هم‌ارزسازی سرمایه که به سود شکل سود میانگین می‌دهد، و بخشی از آن را در شکل اجاره به‌مثابه‌ی چیزی مستقل از آن و برخاسته از مبنایی متفاوت - زمین - جنبه‌ی بیرونی این شکل جامد را هرچه بیشتر تقویت می‌کند. این حقیقتی است که اجاره در اصل همچون بخشی از سودی ظهور می‌یابد که زارع به زمین‌دار می‌پردازد. اما از آن‌جا که این سود مازاد به جیب زارع نمی‌رود، و سرمایه‌ای که به خدمت می‌گیرد به‌مثابه‌ی سرمایه، با سرمایه‌های دیگر متفاوت نیست، (دقیقاً بدین خاطر که سود مازاد از سرمایه‌ی فی‌نفسه‌ای که زارع به زمین‌دار می‌پردازد منتج نشده است) خود زمین همچون منبع این بخش از ارزش کالا (ارزش اضافی آن) و زمین‌دار به‌عنوان شخصی حقوقی به‌مثابه‌ی [نماینده‌ی] زمین پدیدار می‌شود...

در وضعیت نهایی، سود که در آن همچون یک داده مفروض است، در تولید سرمایه‌داری در دگرگشت‌هایی بی‌شمار پدیدار می‌شود و مراحل بینابینی‌ای که از درون آن می‌گذرد معدوم و غیر قابل‌ادراک می‌شوند. این وضعیت حتی سفت و سخت‌تر می‌شود چرا که همان فرآیندی که به سود شکل نهایی آن را می‌بخشد، باعث می‌شود که بخشی از سود با آن همچون اجاره مقابله کند و از این‌رو سود را به یک

جنبه‌ی **خاص** ارزش اضافی تبدیل کند، جنبه‌ای که بر سرمایه به‌مثابه‌ی یک ابزار مادی ویژه‌ی تولید مبتنی است، همان‌طور که اجاره نیز دقیقاً بر زمین مبتنی است. پس، این وضعیت که توسط انبوهی از پیوندهای نامرئی بینابینی از ذات درونی خود جدا شده باشد، در سرمایه‌ی بهره‌دار - در جدایی بهره از سود، در سرمایه‌ی بهره‌دار به‌مثابه‌ی شکل ساده‌ی سرمایه، شکلی که در آن سرمایه بر فرآیند بازتولید خودش تقدم دارد - حتی به شکل **بیرونی شده‌ی** بیشتری، یا به بیان بهتر، به شکل مطلق **بیرون‌یافتگی**، منتهی می‌شود. از یک سو، این بیانگر شکل مطلق سرمایه، پول-پول^۱، ارزش خودگستر، است. از سوی دیگر، حلقه‌ی واسط، کالا، که در فرمول سرمایه‌ی تجاری - پول-کالا-پول^۱ - هنوز پابرجاست، ناپدید گشته است. تنها رابطه‌ی پول با خودش، که توسط خودش سنجیده می‌شود، باقی مانده است. این سرمایه‌ای است که مشخصاً از فرآیند جدا و حذف شده است، و به‌عنوان یک پیش‌نهاد، بیرون از فرآیندی می‌ایستد که خود نتیجه‌ی آن بوده و صرفاً از آن راه سرمایه شده است...

بنابراین، در این شکل ارزش اضافی [بهره و اجاره] نه فقط سرشت ارزش اضافی، ذات سرمایه و ماهیت تولید سرمایه‌داری به کلی منهدم گردیده بلکه به ضد خود تبدیل شده است. اما حتی در جایی که خصیصه و شکل سرمایه‌ی به کمال رسیده باشد، معرفی آن بدون هیچ حلقه‌ی واسطی، و تجسم دادنش به‌سان سوژه شدن ابرّه‌ها، ابرّه گردیدن سوژه‌ها، جابه‌جایی علت و معلول، بده‌بستانی مذهب‌گونه، شکل ناب سرمایه‌ای که همچون پول-پول^۱ تجلی یافته باشد، غیرعقلانی است...

منبع:

Karl Marx, *Theories of Surplus Value*, Part III, Progress Publishers, Moscow, 1971, Pp.453-540

^۱ تاریخ نگارش، اکتبر - نوامبر ۱۸۶۲، دست نوشته‌ای در دفتر یادداشت شماره‌ی ۱۴، زیر عنوان «درآمد و منابع آن؛ اقتصاد سیاسی عامیانه». کلمات بین دو قلاب [] را مترجم متن اضافه کرده است.

^۲ **Moloch**

رب‌النوعی در ادیان کنعان که برایش کودکان را قربانی می‌کردند.